

مویه‌ای بر مزار غریب

غریب بود و غریبانه خفت، در غربت
کسی که شب همه شب قصه گفت در غربت

معلمی که مرا بال آرزو بخشید
چه طعنه‌ها که زمردم شنفت در غربت

هنوز رونق بازارهای اندیشه است
هزار گوهر معنی که سفت در غربت

مگر که مادر میهن نداشت آغوشی؟
که آن غریب وطن، تن نهفت در غربت!

اگر چه داغ دگر بر دلم نهاد ولی
غبار غصه ز جانم برفت در غربت

نوروز ۱۳۶۸، دمشق
جواد محقق

به کوشش: سید اکبر میرجعفری

چشم من

با چشم منی همیشه خون می‌باری
یا چشم منی همیشه خون می‌باری
ای چشم لقای دوست! ای چشمه‌ی خون!
تا چشم منی همیشه خون می‌باری

رباعی

گفتم به قصیده‌ای سخن ساز کنم
یا با غزلی ترانه آغاز کنم
اما دل بی‌شکیب نگذاشت مرا
جز در نفس رباعی آواز کنم

میرهاشم میری. همدان

این اشعار از شماره‌های گذشته‌ی مجله استخراج شده است

پلنگ شکسته

پلنگ شکسته غروری ندارد
و بر صخره شور حضوری ندارد

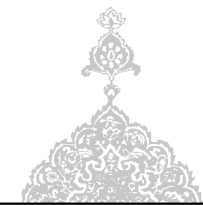
چه زخمی است بر شانه‌های کبودش
که دیگر توان عبوری ندارد

مجوید هفت آسمان را که دیگر
ستاره که نه سنگ گوری ندارد

و بر سفره‌های سلیمانی او
ملخ مرده است آه موری ندارد

مهم نیست باور کنی یا نه ای دوست
پلنگ شکسته غروری ندارد

سعید آرمات، بندرعباس
مقام دوم شعر



سید حسن
حیان
(۱۳۳۰)

دبیر فیزیک، مؤسس،

پژوهشگر، یزد

دارای مدرک فیزیک است و از نادر افرادی است که از سوی سازمان امور اداری و استخدامی کشور، به سبب خلاقیت و ابتکار علمی، به او درجه‌ی کارشناسی ارشد داده شده است (۱۳۶۶). در مقام رئیس آموزش و پرورش شهرستان و معاون اداری کل آموزش و پرورش یزد (۱۷ سال) خدمت کرده و منشأ خدمات ارزشمندی بوده است، از جمله: تأسیس نخستین موزه‌ی علوم در یزد (۱۳۶۷) تأسیس علوم‌سرا، طراحی مسابقات آزمایشگاهی و علمی معلمان و دانش‌آموزان و ساخت چند وسیله‌ی کمک آموزشی. سید حسن حیان هم‌چنین در سال ۱۳۳۷ از طرف انجمن ترویج علم ایران، نشان اول ترویج علم در کشور را به دست آورد.

تالی پیغمبران

سؤال کرد نو آموزی از معلم خویش:
«چراست تالی پیغمبران، مقام شما؟
پدر که علت ایجاد و زندگانی ماست
نمی رسد به حقیقت، به پای نام شما!»
جواب داد معلم که: «نور دیده من!
چه گویمت؟ ز کجا گویمت جوابی چند؟
خدا کند که به مقام معلمی برسی
که تا مقام معلم شناسی ای فرزندان...!»

حسین بهزادی اندوهجودی

گریه

من آن لحظه با پونه‌ها گریه کردم
به یاد تو ای آشنا گریه کردم

نشستم دلم را برایت سرودم
زیخت بدم بارها گریه کردم

تو هر چه دلت خواست پی پرده گفתי
ولی من فقط بی صدا گریه کردم

من آن قدر افتاده و خاکی استم
که پیش دلت بی ریا گریه کردم

گذشتی و حتی به رسم تعارف
نپرسیدی از من چرا گریه کردم

شب سخت و دردآوری بود آن شب
همان شب که من بی صدا گریه کردم

معصومه وحدانی، بجنورد

خاک آرزو

به صحراها چه باران‌ها که باریده است پیش از ما
و خاک آرزو را شسته و برده است تا دریا

همان رودی که در آن زندگی را صید می کردند
شبانان‌اند و صیادان سفر کردند از آن‌جا

تو چون دیروز از من دور می گردی و می بینم
دوباره آفتاب از سمت دریا آمده بالا

سکونت در گمان داریم، در حالی که می دانیم
زمان در سیر بی تکرار خود طی می کند ما را

بیا امروز با هم در پناه آسمان باشیم
که باران جدایی خواهد آمد در زمین فردا
مرتضی نوربخش، کرج

یگانه فاتح

فروغ بخش شب انتظار آمدنی است
رفیق آمدنی، غمگسار آمدنی است

به خاک کوچی دیدار آب می پاشند
بخوان ترانه، بز ناز، یار آمدنی است

بین جگونه قناری زشوق می لرزد
مترس از شب یلدا، که صبح آمدنی است

صدای شبیهی رخس ظهور می آید
خبر دهید به یاران، سوار آمدنی است

بس است هر چه پلنگان به ماه خیره شدند
یگانه فاتح این کوهسار آمدنی است
مرتضی امیری اسفندقه

تغزلی رمنوی

با تو می شد درخت را فهمید
ریشه در ریشه‌ی سحر روید

با تو می شد وسیع شد، گل کرد
شب‌ترین روز را تحمل کرد

می شد از مرزهای تازه گذشت
مثل خورشید بی اجازه گذشت

پای می شد به باغ راز کشید
روی برگ گلی دراز کشید

با تو می شد پر از تماشا بود
صاحب آفتاب و دریا بود

با تو می شد همیشه صحبت کرد
عشق را عادلانه قسمت کرد

با تو، دل از سحر شدن پر بود
دائماً فرصت تفکر بود

با تو می شد پری به اوج گشود
مهربان ماند، روستایی بود

اینک این ما و بی تویی و شکست
آسمان گرفته‌ی بن‌بست

ما و این روزهای غربت و درد
ما و این دست‌های خالی سرد

ما و فردا و آتش و آوار
پست سر زخم، روبه‌رو دیوار

دوست یک فرصتی مگر یابد
دل ما را دوباره دریابد

مصطفی علی پور



مظفر دانش
(۱۳۴۷)

دبیر مطالعات اجتماعی، معلم
نمونه، کهن‌بلویه و بویراحمد
در استان کهگیلویه و بویراحمد
به خدمت اشتغال دارد و در سال
تخصیصی ۸۷.۸۱ در سطح کشور معلم
نمونه شده است. دارای فعالیت‌های
علمی-آموزشی مؤثری است و از وی
مقالات متعددی انتشار یافته است.